



درس چهاردهم



شجاعت

درس چهاردهم



شجاعت، ترسیدن نیست بلکه آن است که انسان، بتواند در برابر حوادث و رنج‌ها و دشواری‌ها ایستادگی کند. از مشکلات نهراسد و راه‌های مناسب پیروزی بر آنها را جست‌وجو کند.

ترس، گاه نه تنها ناپسند نیست که بسیار پسندیده است. کسی که در هنگام رانندگی از سرعت بیش از اندازه می‌پرهیزد، کسی که از دوستی و همراهی با بدان خودداری می‌کند، آن که خود را از مکان‌های ناامن و خطرناک، دور می‌کند، نه تنها ترسو نیست که شجاع و دلیر، خوانده می‌شود.

شجاع، کسی است که از خطر و عاقبت کارهای بد بترسد؛ ولی دست و پای خود را گم

نکند و با کمال متانت و آرامش، برای رویارویی با خطر، چاره جویی کند.

سربازی که در صحنه نبرد، وظیفه خود را انجام می دهد، شجاع است. انسان شریفی که در شعله های آتش فرو می رود تا جان همنوع خود را نجات دهد، شجاع است. سردار لشکری که با تدبیر و مهارت، فرمان عقب نشینی می دهد و سپاه خود را از خطر می رهاند، شجاع است.

آنچه ناپسند و نلوهیده است، این است که انسان، بی دلیل بترسد یا از ترس، قدرت تصمیم گیری و تفکر را از دست بدهد.

همه از زلزله، تصادف، غرق شدن، آتش سوزی، بیماری و میکروب می ترسند؛
اما این ترس آن گاه نلوهیده است که مثلاً شخص از خانه بیرون نرود تا مبادا حادثه‌ای
برایش رخ دهد و...

این گونه افراد، ترسو هستند و هرگز در زندگی به موفقیت نمی رسند. برای رسیدن به
موفقیت‌ها، همه به شجاعت نیازمندیم. گاه کاری را آغاز می کنیم و تا رسیدن به موفقیت
چند بار شکست می خوریم. آن که از شکست ترسد و دلیل شکست خود را بیابد و راه
را برای رسیدن به پیروزی ادامه دهد، شجاع است.

ریشه‌ی اصلی ترس‌های نادرست، در جهل و نادانی است. بعضی از تاریکی می‌ترسند
و شب و تاریکی را پُر از پدیده‌های ترسناک می‌دانند.
آیا برای شما اتفاق افتاده است که از چیزی در تاریکی بترسید، اما وقتی چراغ را
روشن کنید، به ترس خودتان بخندید؟



برخی، از پزشک و درمان می ترسند، در حالی که نمی دانند تلخی دارو و رنج جراحی، سلامت آنها را تضمین می کند. خنده بر ترس های دروغین، گام اول به سمت شجاعت است. انسان ها، افزون بر شجاعت و قدرت بدنی، به شجاعت دیگری هم نیازمند هستند؛ شجاعتی که به آن «شجاعت اخلاقی» می گویند.

شجاعت اخلاقی، آن است که حرف راست و درست بگوییم و در دفاع از آن، فداکار و

ترس باشیم و اگر به چیزی آگاهی نداریم، بگوییم نمی دانیم.

تعریف شجاعت
اخلاقی

درست و نادرست:

۱. کسی که از عاقبت کارها نترسد، شجاع است.

نادرست

۲. در این روزگار به شجاعت و قدرت بدنی نیازمندیم.

درست

۳. شجاعت نترسیدن نیست از تمام حوادث و رنج هاست.

نادرست

درک مطلب:

۱. گام اول به سمت شجاعت چیست؟

خنده بر ترس های دروغین

۲. آیا شجاعت با ترسیدن یکی است؟ دلیلی از متن بیاورید تا این موضوع را تایید کند؟

خیر، شجاعت نترسیدن نیست بلکه آن است که انسان، بتواند در برابر حوادث و رنج ها و

دشوارها ایستادگی کند.

۳. مثالی از درس بیان کنید که نشان دهد مسئولیت پذیری شجاعت است.

سربازی که در صحنه نبرد، وظیفه خود را انجام می دهد، شجاع است، سرباز در صحنه نبرد از جان خود می گذرد تا به مسئولیتی که بر عهده او قرار دارد رسیدگی کند که جنگیدن در میدان نبرد و حفظ جان مردم بی گناه است.



۴. به نظر نویسنده سردار لشکری که با تدبیر فرمان عقب نشینی می دهد، شجاع است.

آیا شما با نظر او موافقید؟ برای پاسخ خود دلیل بیاورید.

بله ، زیرا او با این کار جان تعداد بسیار زیادی از سربازان خود را نجات می دهد، حتی با

اینکه می داند دیگران ممکن است او را ترسو بخوانند.

گسترش واژه

به نمونه‌های زیر، توجه کنید:

راه + مناسب = راه مناسب

مکان + ناامن / خطرناک = مکان ناامن یا خطرناک

شجاعت + اخلاقی = شجاعت اخلاقی

لانه + زیبا = لانه زیبا

حالا با توجه به نمودار زیر، در گروه، گفت‌وگو کنید.

...	+	...	+	واژه	
شریف	+	ـ	+	انسان	= انسان شریف
نبرد	+	ی	+	صحنه	= صحنه‌ی نبرد
آتش	+	ی	+	شعله‌ها	= شعله‌های آتش

گاهی می‌توانیم با افزودن یک یا چند واژه به یک واژه‌ی دیگر، عبارت‌ها و ترکیب‌های جدیدی ایجاد کنیم.

صدای سگه

گوش کن و بگو





قصه‌ی «صدای سگه» را با دقت گوش دهید و سپس درباره‌ی پرسش‌های زیر، گفت و گو کنید.

پرسش‌ها

- ۱ داستان با چه جمله‌هایی آغاز شده بود؟
- ۲ این داستان در چه مکان‌هایی اتفاق افتاده است؟
- ۳ هنگام شکستن هیزم‌ها توسط هیزم‌شکن، مردی که به دنبال او بود، چه می‌گفت؟
- ۴ هیزم‌شکن چه تصویری درباره‌ی مرد بیکار داشت؟
- ۵ چرا مرد بیکار از هیزم‌شکن تقاضای مزد کرد؟
- ۶ چرا مرد بیکار، هیزم‌شکن را نزد قاضی برد؟
- ۷ قاضی پس از شنیدن سخنان آن مرد، از هیزم‌شکن خواست تا چه چیزی را به او بدهد؟
- ۸ پس از آنکه قاضی سگه‌ها را بر زمین ریخت، مرد بیکار چه گفت؟
- ۹ قاضی در پاسخ به پرسش مرد بیکار، که چرا به جای سگه باید صدای سگه نصیب او شود، چه گفت؟
- ۱۰ محتوای این داستان، با کدام ضرب‌المثل، تناسب ندارد؟
 - الف) برو کار می‌کن، مگو چیست کار.
 - ب) مُزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.
 - ج) از کوزه همان برون تراود که در اوست.
 - د) نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.



گوش کن و بگو:

۱. داستان با چه جمله های آغاز شده بود؟

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود. سال ها پیش مردی بود که زندگی اش از راه هیزم شکنی می گذشت.

۲. این داستان در چه مکان هایی اتفاق افتاده بود؟

جنگل، شهر، بازار، مکان قاضی

۳. هنگام شکستن هیزم ها توسط هیزم شکن، مردی که به دنبال او بود چه می گفت؟
آن مرد گفت: «آه»

۴. هیزم شکن چه تصویری درباره ی مرد بیکار داشت؟
هیزم شکن فکر کرد او دیوانه است.

۵. چرا مرد بیکار از هیزم شکن تقاضای مزد کرد؟
مرد بیکار می گفت تو هر بار که هیزم می شکستی من از ته دل می گفتم آه.

۶. چرا مرد بیکار، هیزم شکن را نزد قاضی برد؟
چون از هیزم شکن طلب مزد کرد و هیزم شکن زیر بار دادن آن مزد نرفت.

۷. قاضی پس از شنیدن سخنان آن مرد، از هیزم شکن خواست تا چه چیزی را به او بدهد؟

سکه هایی را که از فروش هیزم ها به دست آورده است.

۸. پس از آنکه قاضی سکه ها را بر زمین ریخت، مرد بیکار چه گفت؟
قاضی به او گفت: از فروش هیزم ها به دست آورده بود، مگر صدا را می توان به عنوان مزد برداشت.

۹. قاضی در پاسخ به پرسش مرد بیکار، که چرا به جای سگه باید صدای سگه ها نصیب او شود، چه گفت؟

کسی که برای هیزم شکستن فقط می گوید: «آه» مزدش هم صدای سگه است.

۱۰ محتوای این داستان، با کدام ضرب‌المثل، تناسب ندارد؟

الف) برو کار می‌کن، مگو چیست کار.

ب) مُزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

ج) از کوزه همان برون تراود که در اوست.

د) نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

پاسخ